

**گفت‌وگوی «جوان» با یاسر موحدرفد، دبیر کل بنیاد فردوسی**

# نگاه فردوسی به مرزبانان ایران در شاهنامه ستودنی است

**پهلوانان و فرمانداران ایرانی سردمدار رویکرد به خدای یگانه و جهانی یکپارچه بودند که در آن همه دارای حقوق مشترک هستند**

فرهنگی | گفت‌وگو

**ک**ار گفت‌وگو تهدید آمیز رئیس‌جمهور یک کشور **جواد محترمی**

چنین وضعیتی آگاهی از جایگاه ایران در حکمت فردوسی به عنوان شاعری که موجب ماندگاری نام ایران و سرزمین ایران شده است و معرفی این حقیقت به نسل جدید اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. در این ارتباط «جوان» با یاسر موحدرفد، دبیر کل بنیاد فردوسی گفت‌وگو کرده است. ■ ■ ■

**شاید بد نباشد به عنوان نخستین پرسش درباره آبخش‌های معرفتی شاهنامه فردوسی سخن بگوییم، چون در اندیشه این شاعر کهن بزرگ خرد جایگاه ویژه‌ای دارد و این قابل انکار نیست.**

حکمت فردوسی بر پایه تاریخی ۱۰هزار ساله استوار شده است. بر همین پایه، وقتی یک کشور بهر‌مند از چنین تاریخ بزرگی است، انتظار می‌رود آثار مکتوب فراوانی هم از آن برجای مانده باشد اما شوربختانه با تنگ‌نظری‌ها و تنگ‌چشمی‌هایی که دشمنان ایران به این اندیشه داشته‌اند و کتاب‌سوزی‌هایی که انجام شده این میراث مکتوب از میان رفته، به همین روی از این تاریخ ۱۰هزار ساله آثار مکتوب کمی برجای مانده است، با این حال آثاری به گونه حجاری روی سنگ و کتیبه‌ها دارد اما آثاری که به گونه کاغذی یا چرمی بوده باشد، بسیاری از آنها از میان رفته‌اند.
راز مانایی فردوسی، زنده نگه‌داشتن تاریخ کهن یکپارچه ایرانیان است که وقتی ما از تاریخ تمدن ایران بزرگ یاد می‌کنیم، یک‌سوم جهان را دربرمی‌گیرد و خیلی از تمدن‌های بزرگ در حاشیه تمدن ایرانی قرار می‌گیرند و خیلی از خرده‌تمدن‌ها را دربرمی‌گیرد که از هند و چین تا آسیای میانه و قفقاز و حتی بخش‌هایی از روسیه و اروپای شرقی تا منطقه جنوب غرب باسیا و حتی شمال آفریقا را شامل می‌شود. تمدن‌های بزرگی همچون یونانس و مصر هم مدت‌ها‌زی بر نظر تمدن ایرانی زیسته‌اند و حتی سال‌های بی در بی در زیر چنبره تمدن ایران بوده‌اند. محور اصلی تمدن ایرانی همواره یکتاریستی بوده است و بر پایه هستی‌شناسی و مردم‌شناسی بنیان گذاشته شده که آثار معرفتی و فلسفه و نایی را در دل خویش داشته است. وقتی ما از حکمتی یاد می‌کنیم، باید بتوانیم ردپای آن را در میان بزرگان آن یافت کنیم. در ایران در کنار فردوسی، شخصیتی همچون فارابی را داریم. در آخرین پژوهش‌هایی که در بنیاد فردوسی انجام دادم و در قالب کتابی به نام «از حکمت فارابی تا حکمت فردوسی» نشر یافته به این اشاره کرده‌ام که بنیان برخی فلسفه‌ها در یونان باستان وجود نداشته، مانند فلسفه دین و فلسفه علم که فارابی آنها را پایه‌گذاری کرده است. فارابی و فردوسی، اندیشه‌های ایرانی را با اندیشه‌های ناب‌اسلامی پیوند زدند، چون به درستی درک کرده‌اند که در نه تنها در تضاد هم نیستند بلکه در راستای هستی‌شناسی خدشاستانانه قرار دارند. یونانی‌ها در حماسه‌سرایی هومر را دارند اما آثار آنها از نظر معرفتی قابل مقایسه با اندیشه فردوسی نیستند.

**به نظر می‌رسد فردوسی از اسلام ناب که ایرانیان با آغوش باز و درایتی که داشتند آن را پذیرفتند، بهره‌مندی بجا داشته و اجازه ایجاد دو قطبی معرفتی بیجا را از دشمنان ایران سلب کرده است.**

بله، جایگاهی فلسفه دین از دوره فارابی و سده سوم هجری آغاز شده است، البته این جایگاه را ما از ایران باستان نظاره‌گر هستیم. معرفت دینی در قالب یکتاریستی همواره برای ایرانیان اهمیت ویژه‌ای داشته است. خدانشناسی، هستی‌شناسی و مردم‌شناسی در حکمت ایران باستان مهم بوده که حکیم سهروردی از آن به حکمت خسروانی یاد کرده و حکیم فردوسی آن را در قالب آیین شهرباری بیان داشته و حکیم فارابی این آیین و حکمت فرمانروایان ایرانی را بسپار از رزمندگان دانسته که باید آن را در فلسفه سیاست او با نام آزمودنی‌گری جست‌وجو کرد. این مورد در میان تمدن‌های دیگری با وجود ندارد یا قابل مقایسه با تمدن ایرانی نیست.

**حکمت خدانشناستانه در دیگر تمدن‌ها خیلی کم‌ترگ است یا آنچه ما تصور می‌کنیم، نیست.**

بله، پهلوانان و فرمانروایان ایرانی سردمدار رویکرد به خدای یگانه و یک جهان یکپارچه بودند که در آن همه آدمیان دارای حقوق مشترک هستند که از آن به عنوان آیین شهرباری یاد می‌کنیم. وقتی آزمودنی‌گری فارابی را با آیین شهرباری فردوسی کنار هم می‌گذاریم، به قدری استنباطی‌تی و باشکوه به نظر می‌رسد که هر تمدن دیگری مقابل این دو معرفت، کوچک به نظر می‌آید، حتی برخی بر این باور هستند که آیین شهرباری فردوسی، نگاه آزمودنی‌گری این شاعر به تاریخ جهان با محور قرار دادن ایران است. شاهنامه فردوسی در دیدی‌چاه این اثر با حکمت خدانشناسی و خردشناسی آغاز می‌شود. آموزه‌های اخلاقی شاهنامه فردوسی بر پایه آیین‌های ایرانی و اندیشه‌های اسلامی شکل گرفته است. در منظومه معرفتی پیامبر اسلام(ص) و امام علی(ع) مانند نگره اندیشه ایرانی، شخصیتی چیزی که خداوند آن را آفریده خرد یا همان عقل است که در شاهنامه فردوسی به آن اشاره شده است.

**نیچ‌البلاغه را هم که می‌خوانیم در آغاز کلام مولا علی(ع) بحث خردشناسی مطرح است و فردوسی هم تحت تأثیر این جهان معرفتی بوده است.**

بله در تمدن‌های کهن دیگر خدا، پیامبر(ص) و خرد پایه نیستند این پرسش مهمی است که از ۱۲۴هزار پیامبری که برانگیخته شده‌اند، آنها در کدام کشورها حضور داشته‌اند؟ بی‌شک شمار فراوانی از ایشان در سرزمین ایران بزرگ زیسته‌اند. شاهنامه فردوسی این نگاه را تثبیت کرده است. شخصیت‌های مجوری شاهنامه فردوسی بر پایه دیداری بنا نهاده شده‌اند. کیومرث، نخستین پیامبر پادشاه شاهنامه فردوسی است که نهاد تمدن ایرانی است. پیامبران و پادشاهان ایرانی، دینی بنیان گذاشتند که بر پایه نمازگزاری و شکرگزاری از بزdan، ساخت نیایشگاه‌ها و آیین‌هایی است که بتواند برای گونه‌های بشر و حتی جانداران دیگر از جمله جانوران و گیاهان آرامش‌بخش باشد؛ چنانی که همه موجودهای زنده در آن ارزشمند هستند و در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. شخصیت‌هایی مانند هوشنگ پیشدادی، تهمورث و جمشید، سلسله تمدنی شایسته را به نام پیشدادیان راه‌اندازی کردند که نامواره آن به معنای آن است که ایرانیان، پیش از دیگران

به داد‌گستری، دین‌گستری و دانش‌گستری پرداخته‌اند. این را تنها ما ایرانی‌ها نمی‌گوییم، آنچنان که در تاریخ طبری و تاریخ بلعمی و دیگر آثار بزرگ تاریخی ایرانی به این داستان‌های راستان اشاره شده، تاریخ این‌خلدون هم که از یک تاریخ‌نگار بزرگ جهان اسلام که غیرایرانی است نگارش یافته به این نکته اشاره داشته است که یگانه تاریخ یکپارچه و پیوسته جهان را که می‌توان از دوران پیشدادیان تا دوران نگارش تاریخ دیگر کشورها نگاشت، تاریخ ایرانیان است. این تاریخ ایرانی از کیومرث آغاز شده که منطبق با تاریخ شاهنامه‌ای فردوسی است که دیگر شخصیت‌های شاهنامه هم همگی در این تاریخ‌نگاری‌ها وجود دارند که نشان می‌دهد این شخصیت‌های تاریخی، افسانه نیستند.

**جهان معرفتی شاهنامه فردوسی بیشتر در کدام بخش آن قابل واکاوی است؟**

دیدی‌چاه شاهنامه فردوسی را باید مقدمه شاهنامه بدانیم. با اینکه می‌دانیم فردوسی نخست داستان‌های ایرانی را نوشته و سپس دیدی‌چاه را سروده است. همه دست‌نوردهای فکری بشری که در همه جای شاهنامه از آن یاد شده در دیدی‌چاه نمود دارد. فردوسی، دست‌نوردهای بشری که ایرانیان از بخش مهمی از جهان را اداره می‌کردند و در چنبره خود داشتند را به یکپارچگی می‌رساند و عرضه می‌کند. ایرانی‌ها هیچ وقت آغاز‌گر جنگ نبوده‌اند و این در شاهنامه هم نمود دارد. حتی آن جایی که در تاریخ ایرانی‌ها، ورای مرزها لشکرکشی کرده‌اند، سرچشمه جنگ یک دشمن خارجی بوده است یا به خواست آن قوم و قبیله یا کشوری بوده که خود را خراج‌گذار ایرانیان می‌دانسته‌اند. قوم‌هایی هم دوست داشتند در سایه

## ۶۶

**در پردیس‌های ایرانی، جایگاه همه صنف‌ها و پیشه‌ها مشخص بوده حتی مرزبانان جایگاه‌شان دیده شده است. روحانیان، نظامیان، صنعتگران، کشاورزان، هنرمندان، نویسندگان و بازرگانان جایگاه‌شان دیده شده است. ایرانی‌ها اگر چه دیندار بوده‌اند اما هیچ دینی را با زور نپذیرفته‌اند. فرهنگ شیعی به فرهنگ دوران ایران باستان بسیار نزدیک است. برای همین ما مسلمان شده‌ایم و هنوز در دوران کنونی، زورخانه را که جایگاه ورزش باستانی است، نگه داشته‌ایم که از میراث و آیین باستان بر جای مانده است**



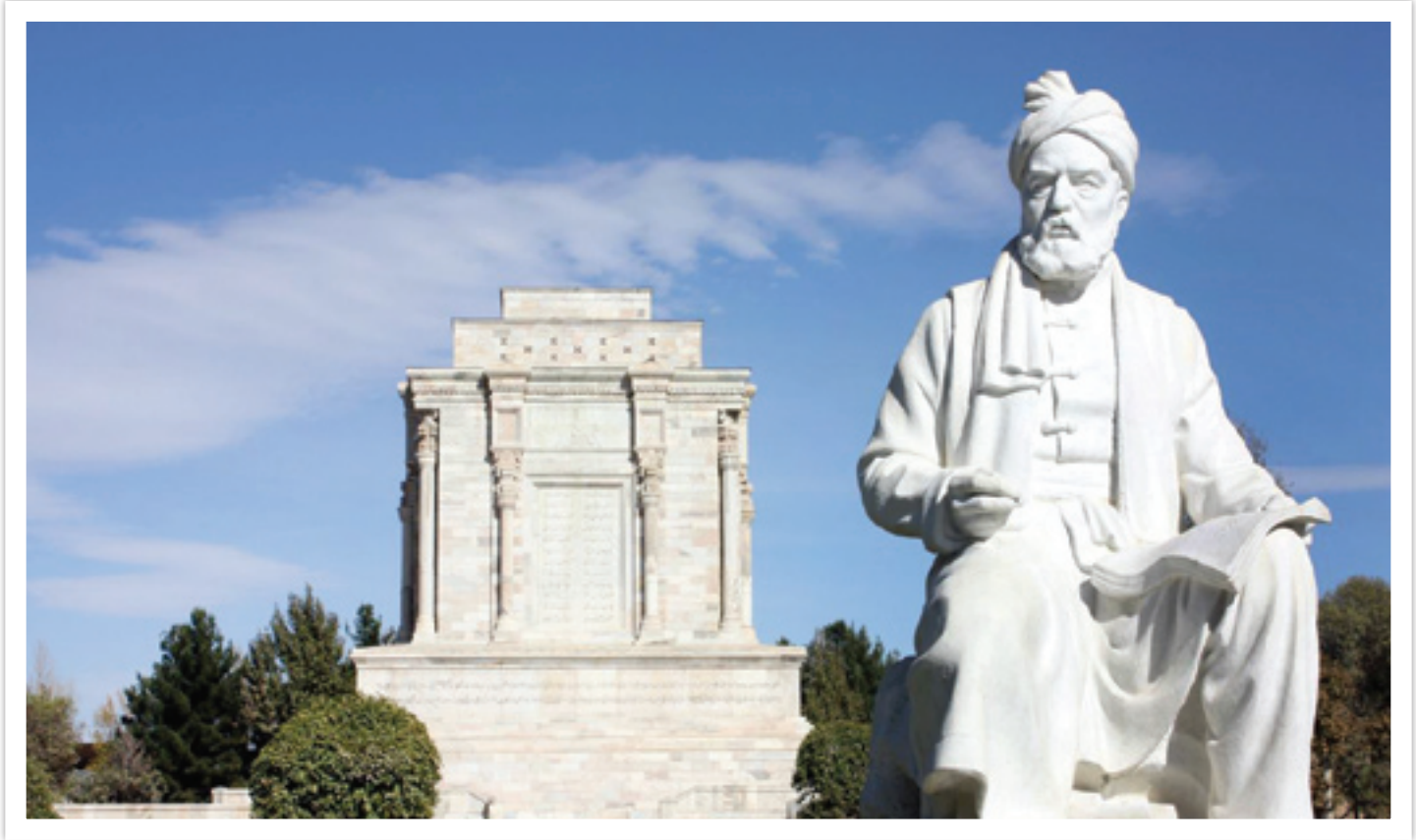
دادگستری ایرانیان قرار بگیرند و این در زمان کوروش بزرگ اتفاق افتاده است. در آن روزگار در یونان سه قوم بزرگ بوده‌اند که همواره یکی از آنها با ایرانیان رابطه خوبی داشته است و ریشه آن هم به زمانی برمی‌گردد که کوروش به داد آنها می‌رسد. مشهور است که تمدن بابل را هم کوروش نجات می‌دهد و به داد دیگر ادیان ابراهیمی مانند یهودیان می‌رسد و آنها را از یوغ ستم‌رهایی می‌دهد. در کتابی که با نام «تاریخ تمدن گمشده ایران» نگاشته‌ام، به این اشاره شده است که شخصیت‌های شاهنامه با آنچه ما در تاریخ پیامبران و پادشاهان می‌شناسیم، مطابقت دارند. از کیومرث در خیلی از کتاب‌های تاریخی با نام حضرت آدم یاد کرده‌اند یا دست‌کم از او به عنوان یکی از فرزندان ارشد ایشان که پادشاهی از نسلش ادامه یافته، یاد شده است. از همین دوره اصلان‌نبرداخته است و شورشخانه در کتاب‌های درسی ما در دوره مدرسه و حتی دانشگاه خبری نیست. پادشاهانی که با مرام پهلوانی، سلسله تمدنی کیانیان را بنیان گذاشتند را هم در کتاب‌های درسی می‌بینیم. اینها دو سلسله ایرانی هستند که بنیان تمدنی جهان را گذاشته‌اند. دست‌کم در ۱۴ کتاب تاریخی مشهور که واکاوی کرده‌ام، تاریخ جهان با کیومرث و دوره پیشدادی ایرانی آغاز شده است.

**این موارد شامل تاریخ تمدن ویل دورانت هم می‌شود؟**
اتفاق‌آفتدی که به ویل دورانت وارد است، این نکته است که به این موضوع اصلان‌نبرداخته است و همیشه این برابرم جای پرسش داشت که چرا در تاریخ تمدن ویل دورانت، تاریخ ایران خیلی کوتاه است! در کتاب‌های تاریخی که پس از اسلام نوشته شده، مبتنی بر منابع تاریخی که آن زمان در دسترس داشتند به سلسله‌های تاریخی پیشدادی و کیانی به گونه کامل پرداخته شده، حتی در برخی کتاب‌ها با جزئیات بیشتر از شاهنامه فردوسی به آنها اشاره شده است. بخش ایران در کتاب‌های تاریخی کهن، قابل تطبیق با شاهنامه فردوسی است، البته در این کتاب‌ها بیشتر به تاریخ شرق ایران اشاره شده و برای نمونه از تاریخ هخامنشیان غفلت شده است اما در تاریخ‌نگاری آثار باقیه اروپریحان بیرونی به سلسله هخامنشیان در قالب تاریخ بابل اشاره شده است. ایوریحان، یک نگره‌ای هم دارد، مبنی بر اینکه همه قوم‌های جهان به گونه‌ای با نام‌های گوناگون حضرت آدم را پیامبر آغازین از نژاد خود قرار داده‌اند. این به آن معناست که همه قوم‌های ریشه‌دار تلاش می‌کنند حضرت آدم را به نژاد خود نسبت دهند تا خود را ریشه‌دارتر و کهن‌تر بازشناسی کنند.

**این نکته در تمدن‌های توحیدی بیشتر قابل ردیابی است. آیا می‌توان گفت در تمدن‌های شرک آمیز قائل به این ریشه‌ها نیستند؟**

حتی می‌توان گفت آنها هم برای اینکه خود را قدیمی‌تر از دیگر تمدن‌ها نشان دهند، چنین ادعایی دارند که انسان‌های آغازین باتمدن از قوم آنهاست. کیومرث در اوستا و شاهنامه فردوسی به آشکار نخستین پیامبر پادشاه ایران و جهان بیان شده است. ایرانیان هیچ‌گاه بت‌پرست نبوده‌اند و شاید برای همین است که در میان آثار باستانی ایران تندیس وجود ندارد یا خیلی کم است. تندیس‌هایی هم که وجود دارد یا ساخت هنرمندان ایرانی نیست یا از سوی یونانیان و هنرمندان یونانی در دوران مشترک تاریخی ساخته شده است. ایرانی‌ها بیشتر به سنگ‌نیشسته و دیوارنگاری برای تاریخ‌نگاری باور داشته‌اند. همان‌گونه که می‌دانیم پادشاهان مصر برای خود جایگاه خدایگانی قائل بوده‌اند اما این ملاحظه در میان پادشاهان ایرانی وجود داشته که جایگاه خدایگانی برای خود قائل نباشند. در کتاب اوستا که همه دست‌نوردهای تمدنی ایرانی در آن گردآوری شده بوده که البته تنها بخش دینی آن برجای مانده است، باز در آن تاریخ شاهنامه‌ای قابل واکاوی است. بهتر است، بدانید که شاهنامه فردوسی را هم با سوزنده‌اند تا اثری از آن باقی نماند. دشمنان خارجی تا دوران مغول کتابخانه‌سوزی راه می‌انداختند، دست‌کم تا ۲۰۰سال بدخواهان، شاهنامه

را در ایران می‌سوزاندند. نزدیک‌ترین شاهنامه‌ای که برای ما برجای مانده نسخه فلورانس است که آن را در چند دهه پیش پیروموتزه، کاوشگر میراث‌مکتوب‌ایتالیایی در کتابخانه فلورانس یافته و دکتر عزیزالله جوینی روی این نسخه ویرایشی انجام داده که از سوی نشر دانشگاه تهران چاپ شده



است. جالب است بدانید این شاهنامه در بخش قرآنی و اسلامی کتابخانه فلورانس نگهداری می‌شده است. در دوره صفویان که هم شیعی و هم آذری‌های ایران دوستی بودند، دو موضوع را در زمینه فرهنگی و هنری با سرفصل قرآن‌نگاری و شاهنامه‌نگاری پیگیری می‌کردند تا هم جنبه‌های ایرانی و هم جنبه‌های اسلامی را پاسداری کرده باشند.

**می‌توان گفت این هوشمندی را صفویان به خرج دادند.**

شاید بتوان گفت، پایه نخستین کار گاه‌های هنری جهان برای ماندگاری میراث مکتوب را در ایران بنیان گذاشتند و بسیاری از نگارگران، هنرمندان و خوشنویسان را گرد هم آوردند، هزینه کردند و پژوهش‌های خیلی خوبی انجام دادند و اثرهای هنری فاخری را آفریدند که هنوز سرآمدترین نگاره‌های کهن در اثرهای هنری جهان به شمار می‌رود. در آن دوران خیلی از آن اثرهای هنری که برجای مانده، امضا نداشته یا روی آنها نام مستعار گذاشته شده که دقیق مشخص نیست، نگارگر این اثر هنری کیست؟ دلیل آن هم این بوده که برای هنرمندان آن دوره، اثر هنری ملی یا بانویسی هنری کتاب مقدس دینی مهم‌تر از خودشان بوده است. نکته دیگری اینکه خیلی از بیت‌های شاهنامه فردوسی با حکمت‌های قرآنی و روایات‌های شیعی مطابقت می‌کنند. نگارگر این اثر هنری کیست؟ دلیل آن هم این بوده که برای برخی کتاب‌ها مانند فارس‌نامه یا نظایر آن، باور بر این داشتند که پیامبر اسلام(ص) و امامان شیعی با اندیشه‌هایی که در ایران باستان بوده، آشنا بوده‌اند. خیلی از کلیدواژه‌هایی که در قرآن وجود دارد، واژه‌های توحیدی است که از زبان فارسی، وارد زبان عربی شده است، مانند سجیل که «سنگ گل» بوده یا فردوس که همان باغ‌های بزرگ ایرانی بوده است که به آنها پردیس می‌گفتند و جشن‌های ایرانی در آنها برگزار می‌شده و آن هم بیشتر جنبه‌های دادگسترانه داشته است. در آیین‌های نوروز هم بیشتر جنبه دادگستری وجود داشته و تعطیلی در کار نبوده است. آیین شهرباری و سبک زندگی در جشن‌های ایران بسیار پرزنگ بوده است. کلام امام علی(ع) داریم که بهترین تفریح کار است و این آموزه با سبک زندگی ایرانیان مطابقت‌های فراوانی دارد. ایرانیان تفریح، کار و زندگی را در هم تنیده بودند. نگاه‌های حکمت‌آمیز و پندآموز حتی در داستان‌های ایرانی حضور پررنگی دارد. نمایشنامه‌های ایرانی بر خلاف نمایشنامه‌های غربی به گونه موزون و شعرمانند نوشته می‌شده است.

**نشاط، امید و شور زندگی در آثار ادبی ایرانی برگرفته از اصل زندگی ایرانیان بوده است.**

زندگی در طرراوت‌ترین گونه خود در ایران جریان داشته است. در پردیس‌های ایرانی، جایگاه همه صنف‌ها و پیشه‌ها مشخص بوده حتی مرزبانان جایگاه‌شان دیده شده است. روحانیان، نظامیان، صنعتگران، کشاورزان، هنرمندان، نویسندگان و بازرگانان جایگاه‌شان دیده شده است. ایرانی‌ها اگر چه دیندار بوده‌اند اما هیچ دینی را با زور نپذیرفته‌اند. فرهنگ شیعی به فرهنگ دوران ایران باستان بسیار نزدیک است. برای همین ما مسلمان شده‌ایم و هنوز در دوران کنونی، زورخانه را که جایگاه ورزش باستانی است، نگه داشته‌ایم که از میراث و آیین باستان برجای مانده است. ما مسلمان شدیم و همچنان نوروز باستانی را هم گرمی می‌داریم.

**به اهمیت مرزبانان در ایران باستان اشاره کردید و اینکه یک صنف یا رسته مشخص را تشکیل می‌دادند.**

ضروری به نظر می‌رسد که به ویژه نسل‌های نوین ما درباره اهمیت مرزبانی و دشمن‌شناسی در حکمت فردوسی آگاهی داشته باشند. فردوسی تک‌مصرع‌هایی دارد که همه می‌شناسند. هزیر که از بازشناسی رستم جهان‌پهلوان به سهراب جوان دم می‌زند و بیم دارد که سهراب او را به خاطر این سرپیچی از میان ببرد، این‌گونه خود را دلداری می‌دهد:

*اگر من شوم کشته بر دست او/ نگردد سیه روز چون آب جوی/چو گودرز و هفتاد پور گزین/ همه پهلوانان با آفرین/چو ایران نباشد تن من/مباد/چنین دارم از موبد پاک یاد*

نام ایران را ما از شاعرانی همچون فردوسی و نظامی داریم، چون نام این سرزمین را آنها زنده نگه داشته و برای ما به یادگار گذاشته‌اند. نام دریای پارس را هم فردوسی در شعر خود برای ما به یادگار گذاشته است. خلیج واژه‌ای عربی است و فردوسی از واژه دریا به

سه‌شنبه ۲۶ فروردین ۱۴۰۴ | ۱۶ شوال ۱۴۴۴ |

فرهنگی | گفت‌وگو

جای آن بهره‌گیری کرده است. جالب است که در نشست‌های میان دیپلمات‌های ایرانی و عراقی و دبیر کل سازمان ملل برای حل مسئله اروندرود در پایان جنگ هشت‌ساله صورت می‌گرفت، از سوی دیپلمات‌های ایرانی عنوان می‌شود که نام اروندرود در سه جای شاهنامه فردوسی آمده است، در حالی که عراقی‌ها به آن شط‌العرب می‌گفتند که در هیچ کتاب تاریخی از آن یاد نشده است. این استناد به نام ایرانی این رود مرزی را که در شاهنامه فردوسی یاد شده، دبیر کل سازمان ملل می‌پذیرد. خود واژه عراق نامواره‌ای است که به انگلیسی ایراک (ایران کوچک یا ایرانک) پس از جنگ اول جهانی بر این کشور تازه تأسیس گذاشتند، حتی بغداد، پایتخت کنونی عراق هم یک نامواره فارسی است، بغ به معنای خداست و داد هم واژه‌ای فارسی است که در دورانی طولانی در زمان سلسله‌عباسی، پایتخت جهان اسلام بوده اما یک نامواره ایرانی ماندگار مانده است. خود مدائن یا یسفون که در عراق کنونی قرار دارد، سده‌ها پایتخت دو سلسله ایرانی بوده است. تمدن هخامنشی را خیلی‌ها با تمدن بابل‌ی یکی می‌دانند، به همین روی بسیاری از کشورها اگر بخواهند از تاریخ خودشان آشنایی یابند، باید تاریخ یکپارچه ایران را واکاوی کنند. به این گونه تاریخ جهان را هم از تاریخ ایران بزرگ می‌فهمیم و خیلی از اختلاف‌ها در دنیای امروزین هم حل می‌شود. خیلی از قوم‌های جهان سال‌های سال در کنار هم یک قوم بودند و در ایران یکپارچه زندگی و افتخار می‌کردند که ایرانی هستند. برای نمونه عربستان سعودی یک نام جعلی است. آن منطقه زمانی که زیر نظر ایرانی‌ها بوده، حجاز نام داشته که واژه‌ای فارسی است که در شاهنامه فردوسی هم از آن یاد شده است، حتی قریش را هم خیلی از تاریخ‌نگاران عربی شده کوروش می‌دانند که اینها خود را وابستگان ایرانی در حجاز می‌دانستند. خراج‌گذار منطقه حجاز یعنی‌ها بودند و آنها خراج را از حجاز می‌گرفتند و به ایران می‌دادند.

**فرمانروایان ایران باستان حتی مستقیم از حجاز خراج نمی‌گرفتند و با واسطه حاکم یمن این کار را می‌کردند؟**

بله، برخی از شخصیت‌های شاهنامه را خیلی‌ها یعنی می‌دانند. برای نمونه فریدون که سه سپهر داشته، سه دختر پادشاه یمن را برای پسرانش به همسری می‌گیرد و حتی توان هم که ما به عنوان ترکان می‌شناسیم در آسیای میانه، بخشی از ایران بوده، حتی دختران افراسیاب که دشمن ایران بوده‌اند، چون نژاد مشترک با ایرانی‌ها داشتند، گرایش به ایران داشتند و برای همین دختران افراسیاب، زنان شاهزادگان ایرانی شدند. اثرگذاری زبان فارسی حتی در کشورهای حوزه زبان لاتین هم قابل واکاوی است. نام افرادی که در غرب با «ایر» آغاز می‌شود، ریشه در نامواره ایران دارد. در جهان کشوری با نام ایرلند داریم. اهالی این کشور بر این باور هستند که ریشه‌های ایرانی دارند و نام کشور خود را جزیره ایرانی‌ها می‌خوانند. در سفری که به یونسی برای آشنایی میانه، بخشی از ایران بوده، حتی دختران مطبوعاتی گفتم که نام بالکان با نامواره سه‌قیلا در شاهنامه فردوسی آمده که بسیار برای آنها جالب توجه بود. کراوات‌ها هم نام کشورهای روسیه را لاتین شده کوروش می‌دانند و خود را هم از نسل کوروش به‌شمار می‌آورند. همین کشورهای خاسته در دریای فارس (خلیج فارس) از جمله قطر، امارات و عمان تا ۱۰۰سال پیش جزئی از ایران بوده‌اند. آخرین آنها بحرین بوده که از ایران جدا کردند با جزیره بوئیان کویت سال‌ها در اختیار ایران بوده است. برخی نام اصلی عمان را همان اومان به معنای گیاهان آبی می‌دانند. بسیاری از کشورهای آسیای میانه همچون تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان و کشورهای حوزه قفقاز شامل گرجستان، ارمنستان، آذربایجان و حتی افغانستان و برخی دیگر از کشورهای تازه استقلال‌یافته مانند بخش‌هایی از پاکستان تا ترکیه کنونی تا کشورهای خلیج فارس از ایران بوده‌اند. همه قوم‌های سرشناس جهان آرزو داشتند، جزئی از ایران باشند، تولیت شهرهای مذهبی شیعی عراق هم در چندین سال پیش همچنان در اختیار ایران مانده بود با آنکه کشوری مستقل از ایران تلقی می‌شد، چون ایرانیان در دادگستری از یکتاریستی مستقل بوده‌اند. در ایران همه مردمان و حتی جانوران و گیاهان در ایمنی به سر می‌برند. شما ببینید اسکندر مقدونی، وقتی به ایران بورش آورد، به اثرهای تاریخی و کتابخانه‌ها هم رحم نکرد و همه را سوزاند. البته خیلی زود تلاش به آشنایی خود پی برد و تلاش کرد حتی پوشاک ایرانی بیوشود و اندیشه ایرانی را بپذیرد. یونانیان پس از مرگ زودهنگام او بیشتر به ایران گرایش پیدا کردند. همه می‌دانیم غیرایرانی وقتی به جایی هجوم می‌آورند، آدمیان، گیاهان و جانوران هم در امان نبودند و سرزمین‌ها را هم می‌سوزاندند. در هر روی یکی از رسته‌های مهم تمدن ایران باستان، مرزبانان بوده‌اند که در کنار دیگر قشرهای برجسته ایرانی در گزینش شهریار شهریاران ایران نقش داشته‌اند و این اهمیت پاسداری از مرزهای سرزمینی ایران از دشمن خارجی را نشان می‌داده است.

**نام معقول‌ها بد در رفته و می‌توان گفت از آغاز تاریخ تا هم‌اکنون بیشتر زورمندان جهان دست به نسل‌کشی و تراج سرزمینی زده‌اند و ایمن رسته به باورهای غیر توحیدی این قوم‌ها داشته که به خوشی و وحشی‌گری و دوری از فطرت انسانی آنها منجر می‌شده است. اما ایرانی‌ها حتی زمانی که به جایی یورش می‌بردند از خود فرهنگ به یادگاری می‌گذاشتند. مثال واضح و غیر قابل انکار آن تأثیر نادرشاه بر هندوستان است که همین حالا هم مهم‌ترین آثار تاریخی هند از دوره گورکانی به یادگار مانده است.**

جالب است که هنوز خیلی‌ای از هنرمندان و دانشمندان بزرگ هندوستان و حتی بازیگران و موسیقیدانان هم روزگار هندی ریشه ایرانی دارند و مشهور به پارسیان هند هستند. فرهنگ ایران حتی نظامیان خشن انگلیسی در هند را به خود علاقه‌مند می‌کرده است، هر چند به زور زبان فارسی را از هندوستان، کشمیر و پاکستان گرفتند با آنکه زبان رسمی این کشورها بوده، نشانه آن سرود ملی پاکستان است که هنوز به زبان فارسی خوانده می‌شود. خیلی از شاهنامه‌پژوهان غیرایرانی که در هند حضور داشته‌اند، از سرداران نظامی انگلیسی بوده‌اند، مانند «ترتر ماکان» که یک سردار نظامی بوده و وقتی با شاهنامه فردوسی آشنا می‌شود، شاهنامه‌های همه مهاراجه‌های هند را گردآوری می‌کند و ویرایش خود از شاهنامه فردوسی را می‌نویسد.